

بررسی رویکرد هاریچ به انتقادات کریپکی بر تئوری کاربردی معنی داری

مرتضی مزگی نژاد*

سید محمدعلی حجتی**

چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی و تحلیل استدلال‌های هاریچ در مقاله «معنی، کاربرد و صدق» است که در مجله Mind در سال ۱۹۹۵ منتشر شده است. وی در این مقاله به دفاع از ایده ویتگنشتاین، یعنی تئوری کاربردی معنی (use theory)، در مقابل استدلال‌هایی برآمده که علیه این رویکرد ارائه شده‌اند. تمرکز هاریچ خصوصاً بر انتقادات کریپکی است. کریپکی در کتاب مشهور خود با عنوان "دیدگاه ویتگنشتاین درباره قواعد و زبان خصوصی" سعی دارد نشان دهد کاربرد نمی‌تواند ارائه‌دهنده معنی باشد. مفهومی که کریپکی به نقد آن می‌پردازد تمایل‌گرایی (dispositionalism) است. او معتقد است معنای یک واژه نمی‌تواند معادل با تمایلات یا قابلیت‌های انسان برای کاربرد آن واژه باشد. هاریچ استدلال کریپکی را نادرست می‌داند. برای این منظور ابتدا دو تفسیر قوی و ضعیف از مقدمات استدلال کریپکی ارائه می‌دهد و سپس به نقد هر دو می‌پردازد. از نظر او لازمه استدلال کریپکی در تفسیر قوی پذیرش رویکرد انبساطی به صدق است و چنین رویکردی باطل است. در تفسیر ضعیف نیز مثال کریپکی نادرست است. پس از بررسی انتقادات هاریچ بر کریپکی انتقادات وی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: کریپکی، هاریچ، نظریه انقباضی صدق، تئوری کاربردی، معنی داری.

* استادیار فلسفه - منطق، دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول)، mezginejad@birjand.ac.ir

** دانشیار گروه فلسفه و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، hajatima@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۸

۱. مقدمه

کریپکی در کتابی که در سال ۱۹۸۲ با عنوان «دیدگاه ویتگنشتاین درباره قواعد و زبان خصوصی» منتشر کرد استدلالی در نقد آنچه تئوری تمایل‌گرایی (Dispositional) می‌نامد ارائه داده است (Kripke, 1982). تئوری تمایل‌گرایی دیدگاهی است که در آن معنای یک محمول وابسته به کاربرد یک واژه است. خلاصه استدلال کریپکی عبارت است از:

۱. آنچه معنی یک محمول را می‌سازد باید مصادیق آن را معین کند.^۱ (آنچه به منزله معنی یک محمول است باید مصادیق آن را معین کند)
۲. کاربرد یک محمول نمی‌تواند مصادیق آن را معین کند.^۲
- بنابراین: کاربرد یک محمول، معنی آن را معین نمی‌کند.^۳

نتیجه حاصل از این استدلال بیان می‌کند که کاربرد نمی‌تواند، معنی را معین کند. این نتیجه برخلاف تئوری کاربردی معنی است که بنا بر آن معنی از طریق کاربرد معین می‌شود.

۱.۱ تحلیل مؤلفه‌های استدلال کریپکی

۱.۱.۱ تئوری کاربردی معنی

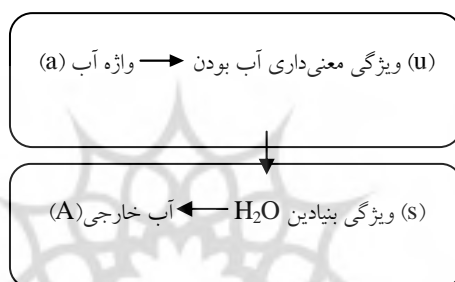
ویتگنشتاین تئوری کاربردی معنی را در کتاب *تحقیقات فلسفی خود مطرح کرده و بسط داده است* (Wittgenstein, 1958)؛ اما وی برخی از وجوه این نظریه را ناشفاف و مبهم رها کرده است. ابهام موجود در این نظریه زمینه‌ساز تفاسیر و تعبیر متعددی از تئوری کاربردی معنی شده است. به سختی می‌توان فهمید کدام یک از این تفاسیر نزدیک به دیدگاه اصلی ویتگنشتاین است.

هاریچ نیز با پذیرش تئوری کاربردی معنی، سعی دارد این تئوری را به شیوه‌ای جدید بازگو کند که از طرفی با دیدگاه کمینه‌گرایی (توضیح این دیدگاه در ادامه مقاله خواهد آمد) صدق (Minimalism) وی هماهنگ باشد^۴ و از طرف دیگر توان مقابله و پاسخ‌گویی به انتقادات را داشته باشد. هاریچ تئوری معنی‌داری خود را در چهار اصل خلاصه می‌کند:

۱. ویژگی‌هایی به نام «ویژگی‌های معنی‌داری» وجود دارند. در هر زبانی واژه‌های آن زبان حامل ویژگی‌های معنی‌داری هستند و اصولاً این ویژگی‌های معنی‌داری هستند که یک

لفظ را معنی دار می کند. ° برای مثال اصوات معینی در زبان انگلیسی دارای ویژگی معنی داری «صندلی» هستند (Horwich, 1995, p. 356).

۲. ویژگی های معنی داری دارای ذات و ماهیت اساسی (underlying nature) هستند؛ مثلاً ویژگی معنی داری آب دارای ویژگی پایه و بنیادی تر H_2O بودن است. ویژگی بنیادین عاملی است که سبب می شود ویژگی معنی داری بر شیء خاصی دلالت کند:



اگر واژه (آب) دارای ویژگی معنایی (آب بودن یعنی آنچه دارای ترکیب شیمیایی H_2O است) باشد آنگاه این واژه بر آب خارجی دلالت دارد که دارای ویژگی (H_2O) است. بنا بر تقریر هاریچ، سه نوع رابطه در اینجا وجود دارد که باید به نحو دقیقی توضیح داده شود:

- رابطه میان a و u رابطه میان لفظ آب و ویژگی معنی داری آب بودن
 - رابطه میان s و u: رابطه میان ویژگی معنی داری آب بودن و ویژگی بنیادین آن
 - رابطه میان s و A: رابطه میان ویژگی بنیادین آب و آب (خارجی)
- تحلیل این روابط به نظر می رسد توسط دو اصل دیگر هاریچ قابل بیان باشد:

۳. «ویژگی پایه و بنیادین برای ویژگی های معنی داری، ویژگی های غیرالتفاتی (non-intentional) هستند و سیستمی که برای تبیین و توجیه این ویژگی ها به کار می رود در نهایت به اشیاء فیزیکی (physical objects) ختم می شود.» (Horwich P. , 1995, p. 356)

اصل سوم مشخصاً به رابطه s و A اشاره دارد، سیستمی که برای تبیین و توجیه رابطه s و A و یا به عبارتی توجیه ویژگی بنیادین برای شیء خاصی به کار می رود (در نهایت به اشیاء فیزیکی ختم می شود) امری اعتباری و زبانی نیست. رابطه میان s و A حقیقی است که از طریق بررسی اشیاء فیزیکی کشف می شود. به عبارت دیگر بنا بر اصل سوم برای اشیاء ویژگی های بنیادینی لحاظ شده است.

۴. «ویژگی‌های بنیادین که غیر-التفاتی هستند معادل الگوها و قواعد واژگان می‌باشند؛ قواعدی که تعمیم اصولی هستند که نشان می‌دهد در چه مواقعی یک واژه در جمله ظهور پیدا می‌کند.» (ibid)

اصل چهارم هاریچ اصلی است که نظریه معنی‌داری وی را در تحت لوای نظریه کاربردی معنی قرار می‌دهد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت:

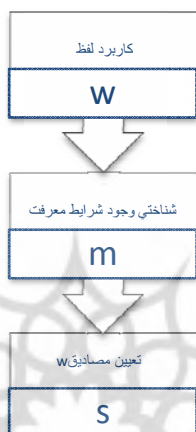
۱. لفظ a دارای ویژگی‌های معنی‌داری u است.
۲. دلالت a بر ویژگی‌های معنی‌داری u بر اساس کاربرد گویشوران مشخص می‌شود.
۳. ویژگی‌های معنی‌داری دلالت بر ویژگی‌های بنیادین دارند که بر اساس کاربرد مشخص می‌شوند.^۶
۴. ویژگی‌های بنیادین برای شیء A حقیقی و غیر قراردادی هستند.^۷

۲.۱ نقد کریپکی بر تئوری کاربردی معنی

بنا بر مقدمه اول استدلال کریپکی «آنچه معنی یک محمول را معین می‌کند باید مصادیق آن را نیز معین کند» و بنا بر مقدمه دوم «کاربرد یک محمول نمی‌تواند مصادیق آن را معین کند». کریپکی در توضیح مقدمه دوم نشان می‌دهد که عملاً چنین چیزی قابلیت تحقق ندارد و نمی‌توان بر اساس کاربرد، مصادیق را معین کرد. او این‌گونه استدلال می‌کند: هنگامی کاربرد یک واژه مصادیق را به‌درستی معین می‌کند (و معنای یک واژه را معین می‌کند) که شرایط معرفت‌شناختی دقیقی لحاظ شود. باوجود این شرایط معرفت‌شناختی است که کاربرد یک واژه به‌صورت جامع و مانعی مصادیق را معین می‌کند. از طرفی در صورتی می‌توان مطمئن شد که این شرایط معرفت‌شناختی به‌درستی لحاظ شده که معنای واژه را بدانیم. اما در این صورت مرتکب مغالطه دور معرفت‌شناختی شده‌ایم.

در توضیح این استدلال باید گفت لزوم وجود شرایط معرفت‌شناختی به این دلیلی است که محدودیت توانایی معرفتی انسان سبب بروز اشتباه می‌شود. ممکن است اموری که خارج از دامنه مصادیق شیء است به‌عنوان مصادیق لحاظ شود و یا برعکس آنچه جزء مصادیق است خارج از دامنه مصادیق لحاظ گردد. برای جلوگیری از ظهور این اشتباهات معرفتی شرایط معرفت‌شناختی (epistemological circumstances) مطلوب و یقینی مفروضی مانند (m) لازم است. به‌گونه‌ای که در آن شرایط ایدئال کاربرد لفظ (w) منطبق بر مصادیق

خود (s) باشد. در این صورت می توان گفت کاربرد (w) مصادیق آن را معین می کند. اما مشکل غیرقابل حلی در اینجا وجود دارد. نمی توان به سادگی شرایط (m) را به صورت مقبولی تعیین کرد:



تعیین چنین شرایطی تقریباً غیرممکن است و سبب دور می شود. زیرا به منظور اطمینان از این امر که چنین مجموعه ای دارای شرایط معرفت شناختی مطلوب و یقینی است باید مصادیق موردنظر از پیش مشخص باشد و بررسی شود که کاربرد (w) صرفاً مصادیق (s) را شامل می شود. از طرف دیگر دانستن این مسئله وابسته به دانستن شرایط معرفت شناختی (m) است. با مثالی ایده کریپکی را نشان می دهیم.

فرض می گیریم در دوقلوی زمین که از همه نظر شبیه به زمین است واژه ای مانند HJO استفاده می شود. با توجه به نظریه کاربردی معنی، از طریق کاربرد این واژه در دوقلوی زمین باید معنای آن فهمیده شود؛ اما برای اینکه فهم درستی اتفاق بیفتد باید شرایط معرفت شناختی دقیقی لحاظ شود، از آن جمله وقتی آن ها این واژه را به کار می برند دقیقاً به چه چیز اشاره می کنند، آیا مثلاً وقتی این واژه را به کار می برند و به مایعی اشاره می شود خود مایع موردنظر است، یا ساختار درونی و یا رنگ آن و از نظر کریپکی در صورتی می توان مطمئن شد که شرایط معرفت شناختی دقیقی در فهم واژه لحاظ شده است که از پیش معنای واژه HJO را در دوقلوی زمین بدانید. در غیر این صورت هیچ راهی برای فهم و یقین در خصوص اینکه آیا شرایط معرفت شناختی به درستی لحاظ شده یا خیر وجود ندارد.

۲. تحلیل هاریچ بر استدلال کریپکی و نقد آن

۱.۲ تبیین مفهوم معین کردن در استدلال کریپکی

هاریچ واژه «معین کردن» را در مقدمه اول استدلال کریپکی «آنچه معنی یک محمول را می‌سازد باید مصادیق آن را معین کند» واژه‌ای مبهم می‌داند که باید به‌روشنی توضیح داده شود. هاریچ دو تفسیر قوی و ضعیف از مقدمه اول استدلال ارائه می‌دهد:

الف- تفسیر ضعیف: وارد پیچیدگی‌های مربوط به مفهوم (معین کردن) نمی‌شویم. مقدمه اول را به‌صورت ساده‌تری بیان می‌کنیم. بنابر این تفسیر مفهوم مقدمه اول این است که هر دو محمول مترادف دارای مصادیق یکسانی هستند. در این صورت اصلاً نیازی به وارد کردن واژه معین کردن و توضیحات پیرامون آن نیست.

ب- تفسیر قوی: بنا بر دیدگاه کریپکی (Kripke, 1982) وقتی گفته می‌شود کاربرد یک محمول، مصادیق را معین می‌کند، به این معنی است که کاربرد می‌تواند مصادیق را "read off" کند^۸؛ اما دقیقاً شرایط "read off" چیست؟ شرایط "read off" عبارت است از:

- کاربرد واژه w (در شرایط معرفت‌شناختی m) بر چیزهایی صدق می‌کند اگر آن چیز از اعضای مجموعه s (مجموعه مصادیق w) باشد.

- رابطه میان w و s رابطه‌ای سمانتیکی فرض شده است. این رابطه را R می‌نامیم.

- R باید میان w و s ارتباط برقرار کند.

- رابطه R برای هر w صرفاً یک مجموعه را مشخص کند (مصادیق آن محمول را).

- در این صورت است که می‌توان گفت کاربرد یک محمول می‌تواند مصادیق را "read off" کند^۹.

هاریچ هر دو تفسیر مطرح‌شده از استدلال کریپکی را تحت عنوان دو استراتژی مطرح می‌کند؛ و به ارزیابی هر دو استراتژی می‌پردازد.

۳. استراتژی اول (بر اساس تفسیر قوی از معین شدن)

با تفسیر قوی از استدلال کریپکی دو مقدمه استدلال وی بدین‌صورت قابل‌بازسازی است:

۱. هر آنچه معنی یک محمول را می‌سازد باید مصادیق آن را «reading off» کند.

۲. کاربرد یک محمول نمی‌تواند مصادیق را حتی در معنایی ضعیف «reading off» کند. به نظر می‌رسد استراتژی اول همان چیزی است که کریپکی در سر داشته است. از نظر هاریچ این استراتژی از آن جهت که وابسته به رویکرد انقباضی صدق است باطل است. قبل از بررسی این نقد لازم است مفهوم رویکرد انقباضی صدق روشن شود.

۱.۳ رویکرد هاریچ به صدق

هدف اصلی هاریچ از ارائه نظریه انقباضی صدق دفاع از تئوری کاربردی معنی است. وی در مقالات متعددی به تشریح آن پرداخته است به گونه‌ای که می‌توان گفت تئوری انقباضی صدق یکی از موضوعاتی است که شدیداً مورد توجه وی بوده و نوآوری‌های زیادی در این زمینه دارد.^{۱۱} (Horwich, 2005). واژه انقباضی برای اشاره به واژه (Deflationary) استفاده خواهد شد، تعابیر دیگری مانند رویکرد حداقی، فرو کاهشی و کمینه‌گرا نیز به کار برده می‌شود، اما در اینجا از همان تعبیر انقباضی استفاده خواهد شد.^{۱۲}

۱.۱.۳ تبیین ویژگی‌های رویکرد انقباضی

مطابق رویکرد انقباضی صدق، اصلاً صدق فاقد طبیعت بنیادین است. نمی‌توان برای صدق ذات و ویژگی‌هایی را تصور کرد. برخلاف رویکرد انقباضی در دیگر تئوری‌های صدق، معمولاً به دنبال ویژگی‌های بنیادینی برای صدق هستند. در این تئوری‌ها گزاره‌های مانند (p): «برف سفید است» صادق است اگر و تنها (p) دارای ویژگی (f) باشد.^{۱۳} اما در رویکرد انقباضی، صدق قابلیت تحلیل مفهومی (conceptual analysis) ندارد و از این رو است که نمی‌توان برای آن طبیعت بنیادینی (underlying nature) تصور کرد. بنابراین رویکرد «برف سفید است» صادق است اگر و تنها اگر برف سفید است. همین تحلیل برای اکثر گزاره‌های صادق قابل بیان است.

علاوه بر این صدق یک ابزار زبانی است که کارکرد مشخصی دارد. صدق ابزاری برای تعمیم است. برای روشن شدن مقصود وی از تعمیم می‌توان به مثالی وی در (Horwich P. 1995) اشاره داشت: فرض کنید که بخواهیم قانون عدم اجتماع نقیضین را بیان کنیم:

(A) هیچ چیزی نمی‌تواند هم سبز و هم غیرسبز باشد، یا نمی‌تواند هم بلند و هم کوتاه باشد، یا نمی‌تواند هم خوب و هم بد باشد و به همین صورت باقی موارد. برای بیان قانون عدم اجتماع نقیضین به عبارتی نیاز است که این جمله بی‌نهایت گونه را در جمله‌ای محدود فراجنگ آورد. این کار از طریق صورت تعادل به سهولت انجام می‌گیرد:

هیچ چیزی هم سبز و هم غیر سبز نیست که معادل است با «هیچ چیزی هم سبز و هم غیر سبز نیست» صادق است.

و همین طور در مورد باقی قسمت‌های جمله (A). بعد از این مرحله، فهرست ابتدایی، به فهرست بی‌نهایت دیگری از اشیا زبانی (در اینجا، جملات) تبدیل می‌شود که امر مشترکی یعنی صدق به همه آن‌ها نسبت داده شده است. حال می‌توان بدون هیچ اشکالی با استفاده از سور این جملات را درون یک جمله بیان کنیم:

هر جمله‌ای در فرم «هیچ چیزی هم F و F غیر F نیست» صادق است. از منظر هاریچ در رویکرد انقباضی، این تنها نقش اساسی محمول «صادق است» در فلسفه و منطق است^{۱۳}؛ بنابراین صدق، تنها یک ابزار منطقی است و یک هدف را برآورده می‌سازد و این هدف نیز توسط صورت‌های تعادل قابل تبیین است. وی طرح تعادلی^{۱۴} را به عنوان یک صورت کلی از صدق ارائه می‌دهد:

“P” صادق است ات P |

“p” is true iff p

بنابراین مهم‌ترین کاربرد محمول صدق بیان تعمیم است. گزاره‌هایی که به شکل (p) صادق است بیان شده است چیزی جز بیان (p) نیست. هاریچ رویکردهایی که در مقابل تئوری انقباضی وی هستند را به صورت کلی رویکرد انقباضی (inflationary) به صدق می‌داند. رویکرد انقباضی رویکردی است که به ویژه پذیرنده طرح تعادلی نباشد بلکه دارای فرم زیر باشند:

- “F” چیز صادقی است اگر f باشد.

- “F” ارجاع می‌دهد به چیزی اگر آن f باشد.

هاریچ هر دو مفهوم صادق بودن از چیزی و دلالت کردن بر چیزی^{۱۵} را بیان‌کننده امری بیش از طرح تعادل خود نمی‌داند؛ اما فیلسوفانی که رویکرد انقباضی به صدق دارند به

نحوی این مفاهیم را بر اساس مفاهیم یا فاکتورهای دیگر تعریف می‌کنند و به دنبال واقعیت و ماهیت صدق و دلالت است.^{۱۶}

۲.۳ استدلال هاریچ در استراتژی اول بر اساس رویکرد انقباضی صدق

خلاصه استدلال هاریچ علیه کریپکی عبارت است از:

۱. لازمه تفسیر مقدمه اول کریپکی به «هر آنچه معنی یک محمول را می‌سازد باید مصادیق آن را «reading off» کند، پذیرش رویکرد انبساطی به صدق است.

۲. رویکرد انبساطی به صدق درست نیست.

بنابراین مقدمه اول استدلال کریپکی باطل است.

در توضیح این استدلال باید گفت مقدمه اول استدلال کریپکی - که هر چه معنی را می‌سازد مصادیق را معین^{۱۷} می‌کند - مستلزم این است که باید راهی برای reading off کردن مصادیق محمول از طریق ویژگی معنایی وجود داشته باشد؛ بنابراین شرط کافی برای صادق بودن گزاره‌ای مانند «s از مصادیق W است» وجود داشتن «راهی برای reading off کردن مصادیق محمول از طریق ویژگی معنایی» است. به عبارت دیگر داریم:

W بر مصادیق s صدق می‌کند اگر و تنها اگر $R(w,s)$

رابطه $R(w,s)$ از ویژگی‌های معنایی غیر سمانتیکی w قابل استنباط است و این در صورتی قابل پذیرش است که صادق بودن دارای طبیعت ضمنی غیر سمانتیکی باشد. اما این مخالف با رویکرد انقباضی صدق است و دقیقاً چیزی است که رویکرد انقباضی صدق آن را رد می‌کند. در نتیجه استراتژی اول در برطرف کردن ابهام استدلال کریپکی منجر به دیدگاه انبساطی از صدق می‌شود که از نظر هاریچ باطل است. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت:

✓ تفسیر قوی در خصوص مقدمه اول کریپکی در صورتی قابل پذیرش است که

صادق بودن دارای یک رابطه ماهوی باشد. این مخالف طرح تعادل هاریچ است

("f" صادق است اگر دقیقاً f). بنابراین اگر رویکرد انقباضی به صدق درست باشد

استدلال کریپکی نادرست است.

۳.۳ ارزیابی استراتژی اول هاریچ

آنچه در استراتژی اول هاریچ دارای اهمیت است نحوه عبور از معنی‌داری به مسئله صدق در تئوری کاربردی معنی است. او این مسئله را که نقطه مرکزی استدلالش است به صورت خیلی مختصر ارائه می‌دهد درحالی‌که به نظر می‌رسد نیاز به توضیحات بیشتری است. مسئله معین شدن در استراتژی اول حائز اهمیت است. تفسیر معین شدن به *off reading* منجر به عبور از معنی‌داری به صدق شد:

- «W بر مصادیق s صدق می‌کند» صادق است اگر و تنها اگر $R(w,s)$

چنین تعبیری از صدق در طرح تعادل قرار نمی‌گیرد زیرا دارای فرم زیر است:

- "f" صادق است اگر و تنها اگر $R(f)$

به این معنی صادق بودن دیگر مسئله سمانتیکی نخواهد بود و به رابطه R فرو کاسته شده است که مخالف با دیدگاه فرو کاهشی صدق هاریچ است. رابطه میان تئوری معنی‌داری و صدق، تحویل یا فرو کاهش این تئوری‌ها به یکدیگر نیست، بلکه صرفاً بیان‌کننده رابطه لازم ملزومی میان آنها است به این معنی که لازمه تئوری معنی‌داری که مقدمه اول استدلال کریپکی بر آن مبتنی است، پذیرش رویکرد انبساطی به صدق است.

در ارزیابی دیدگاه هاریچ این پرسش مطرح می‌شود که آیا تئوری معنی‌داری وی از این اشکالات تهی است؟ به عبارت دیگر با توجه به تفسیر هاریچ از تئوری معنی‌داری چه چیزی مصادیق یک محمول را معین می‌کند؟

- W بر مصادیق s صدق می‌کند اگر و تنها اگر.....

با توجه به تفسیر هاریچ از تئوری معنی‌داری قطعاً آنچه معنی واژه‌ها را معین می‌کند کاربرد است^{۱۸} نه چیز دیگری، کاربرد یک واژه است که معنی واژه‌ها را معین می‌کند، پس فرمول بالا را این گونه می‌توان تکمیل کرد:

- W بر مصادیق s صدق می‌کند اگر و تنها اگر قواعد زبانی w را برای s به کاربرد.

به اختصار این کاربرد است که معنی را معین می‌کند بنابراین می‌توانیم این گونه فرمول را خلاصه کنیم:

- W بر مصادیق s صدق می‌کند اگر و تنها اگر $K(w,s)$

اما نتیجه این خواهد شد که باز هم چنین تعبیری در طرح t قرار نگیرد زیرا بنا بر طرح تعادل (" f " صادق است) f درحالی که بنا بر نظریه هاریچ داریم (" f " صادق است) K ؛ بنابراین به نظر می‌رسد نمی‌توان میان تئوری معنی‌داری وی و رویکرد انقباضی صدق سازگاری برقرار کرد^{۱۹}. علاوه بر این، نقد هاریچ بر کریپکی از منظر دیگری نیز قابل مناقشه است. با تمایز میان تعریف و ملاک صدق اصولاً انتقاد هاریچ از کریپکی نادرست خواهد بود.

با تمایز میان تعریف و ملاک صدق می‌توان به انتقاد هاریچ بر کریپکی پاسخ داد. هاریچ با تکیه به نظریه انقباضی صدق استدلال کریپکی را نقد کرده است. از نظر هاریچ چون تحلیل وابسته به شکل خاصی از صدق است که در چارچوب طرح (T) قرار نمی‌گیرد پس استدلال کریپکی ناقص است. اگر دیدگاه کریپکی در خصوص صدق را صرفاً معیاری برای سنجش صدق جمله بدانیم در این صورت انتقاد هاریچ وارد نخواهد بود.

مطلوب این است که بین تعریف صدق و معیار صدق (criteria of truth) تفاوت گذاشته شود و اگر تعریفی درباره صدق ارائه می‌شود بتوان معیاری نیز برای چنین تعریفی یافت. در تعریف صدق معنای کلمه صدق ارائه می‌شود درحالی که معیار صدق آزمایشی را ارائه می‌دهد که از طریق آن می‌توان گفت آیا جمله‌ای صادق است یا خیر (سوزان هاگ، ۱۳۸۲). به‌عنوان مثال واژه «آنفولانزا» تعریف خاص خود را در پزشکی دارد از طرف دیگر روش‌هایی را بکار می‌گیرند به‌منظور اینکه مشخص شود شخص دچار این بیماری است یا خیر. افرادی نظیر راسل، رشر و مکی بین تعاریف صدق و ملاک‌های صدق تفاوت قائل شده‌اند. نمونه‌هایی از این تمایز را سوزان هاگ در کتاب خود برشمرده است که می‌توان به نقد راسل بر پراگماتیسم اشاره کرد. وی پراگماتیست‌ها را به این دلیل که آن‌ها بر این باورند که معنی یک کلمه دقیقاً از طریق ارائه معیار به‌کارگیری آن به دست می‌آید، مورد این انتقاد قرار می‌دهد که بین معیار و تعریف صدق خلط کرده‌اند^{۲۰}. مجدد به ویژگی‌های کلی رویکرد انقباضی صدق اشاره می‌کنیم:

۱. صدق قابلیت تحلیل مفهومی ندارد.

۲. نمی‌توان برای آن ذات و ویژگی‌هایی را تصور کرد؛ به عبارت دقیق‌تر نمی‌توان برای آن طبیعت بنیادین تصور کرد.

۳. طرح تعادلی به‌عنوان یک صورت کلی از صدق: "P" صادق است $P \mid$

۴. اصولاً هر تلاشی برای تحلیل صدق، گمراه‌کننده است و هیچ دلیلی برای این انتظار از صدق که دارای طبیعت بنیادین باشد وجود ندارد.

به نظر می‌رسد رویکرد انقباضی صدق مربوط به تعریف صدق است در مقابل کریپکی معیاری برای صدق ارائه داده است. تفسیر کریپکی در خصوص معنی‌داری منجر به ارائه نظریه‌ای در خصوص صدق شده که نشان می‌دهد در چه صورت محمولی بر مصادیقش صدق می‌کند. زیرا بنا بر دیدگاه کریپکی وقتی گفته می‌شود واژه (w)، بر مصادیق (s) دلالت می‌کند به این معنی است که

- رابطه‌ای سمانتیکی میان w و s فرض شده است.

- رابطه R برای هر w صرفاً یک مجموعه را مشخص کند (مصادیق آن محمول را).

در این صورت است که می‌توان گفت: «(w)، بر مصادیق (s) دلالت می‌کند» صادق است. هدف کریپکی ارائه معیاری برای صدق چنین جملاتی است نه ارائه تعریفی از صدق. در این صورت می‌توان رویکرد انقباضی به صدق را رویکردی تعریفی نسبت به صدق اما شیوه کریپکی را معیاری برای صدق و صادق بودن دانست؛ بنابراین تعارضی را که در استراتژی اول، هاریچ به دنبال آن بود اصلاً ایجاد نمی‌شود و استراتژی اول نمی‌تواند ابطال‌کننده استدلال کریپکی باشد.

۴. استراتژی دوم

تفسیر قوی معین شدن را رها می‌کنیم و به جای آن معنی ضعیفی از آن را برمی‌گزینیم. در این صورت «معنی مصداق را معین می‌کند» به این معنی است که «محمول‌های مترادف می‌بایست هم مصداق باشند». در این صورت دو مقدمه استدلال کریپکی عبارت است از:

۱- محمول‌های مترادف باید هم مصداق باشند.

۲- کاربرد یک محمول نمی‌تواند مصادیق را معین کند.

بر این اساس معنای مقدمه دوم عبارت است از:

۲- دو محمول ممکن است یک کاربرد داشته باشند اما با مصادیق متفاوت.

اما کریپکی چه دلیلی برای تأیید ادعای خود ارائه می‌دهد؟ کریپکی برای اثبات ادعای خودش از یک آزمایش ذهنی کمک می‌گیرد.

۱.۴ آزمایش ذهنی کرییکی

فرض کنید جامعه‌ای وجود دارد که محمول "quus" را مانند کلمه «جمع» به کار می‌برند با همه مفروضاتی که ما درباره جمع اعداد به آن باور داریم و می‌شناسیم، اما «quus» در این جامعه مفروض در یک مجموعه سه عضوی با «جمع» متفاوت است. از طرفی این مجموعه سه عضوی صرفاً شامل اعدادی آن‌قدر بزرگ می‌شود که نه ما و نه جامعه آن‌ها قادر نیستیم درباره آن‌ها صحبت کنیم. در این صورت باینکه کلمه "quus" کاربرد یکسانی با «جمع» در جامعه ما دارد، اما دارای مصادیق متفاوتی هستند. اگر چنین چیزی ممکن باشد کاربرد نمی‌تواند مصادیق را معین کند.

۲.۴ پاسخ هاریچ

وی به منظور بازسازی مثال نقض کرییکی به این نکته اشاره می‌کند که "quus" می‌بایست این سه شرط را برآورده کند (Horwich, 1995):

- quus یک اصطلاح پیشینی مانند جمع است.
 - دارای مصادیقی متفاوت با جمع است.
 - کاربرد آن اینهمان با جمع است.
- هاریچ بر این باور است که سفسطه‌ای در این آزمون فکری وجود دارد زیرا این فرض که quus چنین مصادیقی را معین می‌کند تنها در دو صورت قابل قبول است:
- quus با ترم‌هایی تعریف شده که صرفاً برخی از آن‌ها هم معنی با «جمع» هستند.^{۲۱}
 - معنی quus در برخی موارد برای مجموعه سه‌تایی خارج از معنی جمع به کار می‌رود.

قطعاً در هیچ کدام از این فروض "quus" دقیقاً به معنای «جمع» نیست. پس آزمایش فکری کرییکی مثال نقضی بر تئوری کاربردی معنی‌داری نیست؛ بنابراین استراتژی دوم نیز نمی‌تواند درست باشد.

۳.۴ ارزیابی استراتژی دوم

نقد هاریچ در پاسخش به آزمایش فکری کریپکی صرفاً محدود به همین مثال خاص است. گرچه تحلیل وی این مثال را به چالش می‌کشد؛ اما با ارائه مثال دیگری می‌توان از ادعای کریپکی دفاع کرد. نمونه آن را می‌توان در آزمایش‌های فکری پاتنم (Putnam) و برج (Burge) یافت، مواردی که می‌تواند به‌خوبی تأییدی بر رویکرد کریپکی در مقدمه دوم استدلال وی باشد.

۱.۳.۴ آزمایش فکری پاتنم

پاتنم در مقاله خود با عنوان «معنای معنی» (the meaning of the meaning) تعبیر تحلیل را در معنی‌داری موردنقد قرار می‌دهد (Putnam, 1975, p. 215)، به این معنی که با تحلیل یک واژه نمی‌توان به معنای (meaning) واژه و به‌تبع آن به مصادیق (extensions) آن دست‌یافت. از نظر او هر تئوری معنی‌داری مبتنی بر دو پیش‌فرض غیرقابل انکار است، این دو اصل متعارف به این صورت قابل‌بیان است:^{۲۲}

۱. دانستن یک عبارت (term) بودن در یک حالت روان‌شناختی (psychological state) است.

۲. معنی یک عبارت مصادیق خود را معین (determine) می‌کند.

وی برای اثبات ادعای خود آزمایش فکری زیر را پیشنهاد می‌دهد:

فرض کنیم سیاره‌ای وجود دارد که از همه نظر به‌استثنای یک مورد شبیه زمین است. آن را دوقلوی زمین (Twin Earth) می‌نامیم. تنها تمایز آن‌ها در این است که در زمین و دوقلوی زمین^{۲۳}، آب دارای دو ساختار مولکولی متفاوت و به‌تبع آن دو مصداق متفاوت است. همچنین دو فرد را در که هنوز ساختار شیمیایی آب کشف نشده است فرض می‌کنیم. یکی در زمین و دیگری که از همه نظر شبیه به اوست (دوقلوی وی) در دوقلوی زمین است. فردی که در زمین است و دوقلوی وی در Twin Earth دارای یک حالت روان‌شناختی هستند (بنا به فرض). این دو فرد وقتی به واژه آب اشاره می‌کنند باینکه دارای یک حالت روان‌شناختی هستند اما مصادیق متفاوتی از آب را لحاظ می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر کاربرد واژه آب در زمین و Twin Earth یکسان است اما دارای مصادیق متفاوتی است.^{۲۴}

مثال دیگری را می‌توان از پاتنم در تأیید ادعای کریپکی ارائه داد. دو فلز مفروض به نام‌های آلومینیوم و مولونیوم وجود دارد. ظروف ساخته‌شده از این دو آلیاژ اصلاً شبیه یکدیگر هستند به‌گونه‌ای که غیر از افراد خبره در این کار کسی نمی‌تواند تفاوت این دو ظرف را تشخیص دهد، مولونیوم برخلاف آلومینیوم بسیار کمیاب است. فرض کنید در دوقلوی زمین (فرض خلاف واقع) دو واژه آلومینیوم و مولونیوم استفاده می‌شود برای همین دو آلیاژ با این تفاوت که برخلاف زمین واژه آلومینیوم برای آلیاژی که در زمین مولونیوم است به کار می‌رود و به همین شکل واژه مولونیوم برای آلومینیوم استفاده می‌شود. اکنون اگر فرض شود فردی از زمین به دوقلوی زمین برود آنچه اتفاق می‌افتد این است که او نیز همانند دیگران واژه آلومینیوم را استفاده می‌کند. آلومینیوم برای این فرد زمینی و افراد عادی در دوقلوی زمین یک کاربرد را دارد اما آن‌ها هنگام استفاده از واژه آلومینیوم در واقع به مصادیق متفاوتی اشاره می‌کنند. پس این نیز می‌تواند نمونه‌ای از حالتی باشد که کاربردهای یکسان است اما مصادیق متفاوتی معین شده است.^{۲۵}

بنابر دو مثال مطرح‌شده، نقد هاریچ در استراتژی دوم وی نیز ناکارآمد خواهد بود و نمی‌تواند نقد قوی بر استدلال کریپکی باشد، پس به نظر می‌رسد در هر دو استراتژی مطرح‌شده از طرف هاریچ هنوز استدلال کریپکی کار می‌کند و قابل دفاع است.

۵. نتیجه‌گیری

کریپکی در نقد تئوری کاربردی معنی استدلال زیر را ارائه می‌دهد:

- ۱- آنچه معنی یک محمول را می‌سازد باید مصادیق آن را معین کند.
 - ۲- کاربرد یک محمول نمی‌تواند مصادیق آن را معین کند.
- بنابراین: کاربرد یک محمول، معنی آن را معین نمی‌کند.

هاریچ با ارائه تفسیر خاصی از تئوری کاربردی معنی استدلال کریپکی را ناتمام می‌داند. او برای ابطال استدلال کریپکی دو استراتژی را طرح می‌کند. از نظر هاریچ «معین کردن» در استدلال کریپکی دارای ابهام است. بر این اساس دو تفسیر قابل فرض برای «معین کردن» در قالب دو استراتژی ارائه داد. بنا بر استراتژی اول «معین کردن» به معنای «read off» است (تفسیر قوی از معین کردن). هاریچ نشان می‌دهد لازمه این تفسیر پذیرش رویکرد انبساطی

به صدق است که از نظر وی چنین رویکردی به صدق باطل است. در پاسخ به این ادعای هاریچ دو انتقاد مطرح شد.

اولاً انتقاد هاریچ شامل خود نظریه کاربردی معناداری هاریچ نیز می‌شود. ثانیاً با تمایز میان معیار و تعریف صدق، توضیح کریپکی در خصوص صدق جمله را می‌توان از مقوله ارائه معیار دانست؛ اما رویکرد انقباضی صدق هاریچ از مقوله تعریف صدق است. در این صورت رویکرد انقباضی صدق مبطل دیدگاه کریپکی نخواهد بود. در استراتژی دوم هاریچ معنای ضعیفی از "read off" را لحاظ می‌کند که در این صورت مقدمه اول استدلال کریپکی به این صورت تغییر می‌کند:

- محمول‌های مترادف باید هم مصداق باشند.

هاریچ مثال نقض کریپکی را که شامل موردی بود که دو لفظ دارای یک کاربرد هستند اما مصداق متفاوتی دارند را باطل می‌داند. در پاسخ به هاریچ سعی شد از مثال‌های مشهور پاتنم در مسئله دوقلوی زمین استفاده شود. این مثال‌ها در تأیید نظر کریپکی ارائه شده است.

پی‌نوشت

1. Whatever constitutes the meaning of a predicate must determine its extension.
2. The use of a predicate does not determine its extension
3. The use of a predicate does not determine its meaning
4. Horwich, P. 2010. "Truth, Meaning, Reality". the United States: Oxford University Press Inc. New York p:35

۵. بنابراین اصل، معنی‌داری یک ویژگی است برخلاف صدق؛ وی در تئوری انقباضی صدق معتقد است صدق یک ویژگی نیست و یک امر حقیقی به حساب نمی‌آید برخلاف معنی‌داری برای واژه‌ها که یک امر حقیقی برای واژگان است. از این رو خصوصیتی را برای این ویژگی ذکر می‌کند.

۶. «بر اساس اینکه واژگان چگونه به کار می‌روند و در چه مواقعی در یک جمله ظهور می‌کنند می‌توان معنایی که از آن‌ها اراده می‌شود را نتیجه گرفت. در نتیجه بر اساس یک نظام قواعد واژگان، می‌توان تمام خصایص و ویژگی‌هایی معنایی را آشکار کرد و شرایط لازم برای تشکیل و به وجود آمدن آن‌ها را در زبان معین کرد.» (ibid) با توجه به این تحلیل می‌توان گفت آنچه رابطه میان ویژگی بنیادین معنی S و ویژگی معنی‌داری U را معین می‌کند کاربرد واژگان است؛ به

همین شکل رابطه میان ویژگی معنی داری U یک واژه و خود واژه a را نیز قواعد حاکم بر جامعه زبانی معین می‌کند.

۷. صرفاً با این تحلیل و اصول هاریچ نمی‌توان نتیجه گرفت که در چنین شرایطی U و S باید اینهمان تلقی شوند. همان‌گونه که هاریچ اشاره می‌کند اینهمان دانستن یا ندانستن U و S تأثیری بر بحث کنونی وی نخواهد داشت.

۸. با توجه به اینکه معنای این واژه صرفاً از طریق شرایط آن حاصل می‌شود، به منظور افزایش دقت و عدم بدفهمی، عیناً خود واژه بدون ترجمه آورده شده است. اما اگر آن را "فراخوانی" ترجمه کنیم مقصود این است که کاربرد می‌تواند مصادیق را فراخوانی کند.

۹. به عبارت دیگر w با S رابطه R دارد اگر و تنها اگر w دارای مصادیق s باشد. برای "read off" شدن مصادیق w با توجه مفهوم ویژگی معنایی هاریچ بدین صورت تفسیر می‌شود:

۱. بررسی دقیق ویژگی معنی ساز w.

۲. w با مجموعه s رابطه R داشته باشد.

۳. استقرار این فرض که w با S رابطه R دارد اگر و تنها اگر w دارای مصادیق s باشد.

۴. s از مصادیق w است.

۱۰. منابع دیگر برای مطالعه در این خصوص:

Horwich, P. (۱۹۹۸). Truth. Oxford, Clarendon Press

Horwich, P. (2010). Truth-meaning-reality. Oxford, Clarendon Press

۱۱. رویکرد انقباضی به صدق توسط این ایده ویتگنشتاین که کلمات متفاوت در یک زبان کاربردهای متفاوتی از یکدیگر دارند، بسط یافت مخصوصاً تأکید وی بر این امر که چنین نیست همه محمولات دارای طبیعت بنیادین باشند به گونه‌ای که از طریق آن توصیف شود. به نظر او «صدق» این گونه است. کلمه «صدق» دارای یک هدف خاص و به موازات آن دارای نوع خاصی از معنی است، در بسیاری از موارد صدق این امکان را فراهم می‌سازد قاعده‌ای را به صورت کلی یا عمومی بیان کنیم که بدون آن چنین چیزی سخت یا حتی غیرممکن خواهد بود ۱۱. بنابراین صدق را آن‌گونه که سنت بر آن بوده نمی‌توان بدین صورت تعریف کرد:

"p" صادق است اگر و تنها اگر ساختار چنین و چنان باشد.

صدق ابزاری برای تعمیم است؛ به عبارت دقیق‌تر، در دیدگاه هاریچ صدق صرفاً راهی است برای سخن گفتن از عطف بی‌نهایت از آنچه به پذیرش آن تمایل داریم و نمی‌بایست

انتظار داشت، آنچه صادق است، توضیح دهد چرا صادق است. به طور خلاصه هاریچ دیدگاه سستی صدق را دارای سه مشخصه می‌داند:

۱. صدق یک ویژگی است.

۲. صدق یک ویژگی "substantive" است، به گونه‌ای که پرسش از طبیعت بنیادین آن امری معقول و انتظاری به جا است.

این طبیعت بنیادین صدق می‌بایست به سؤالات مهمی درباره صدق پاسخ گوید: مانند اینکه چه روشی برای شناخت صدق وجود دارد.

۱۲. تئوری‌های سستی گرچه درستی این رویکرد را می‌پذیرند اما آن را نه به عنوان یک تئوری صدق و نه تعریف صدق نمی‌پذیرند. این تئوری‌ها معمولاً به دنبال اصلی به شکل زیر هستند:

"P" صادق است اگر و فقط اگر P صادق باشد.

F ویژگی برای صدق است که چنین تئوری‌هایی در پی کشف و تحلیل آن بوده‌اند؛ مثلاً F می‌تواند مطابقت، هماهنگی، ... باشد. تئوری انقباضی بیشترین هماهنگی را با دیدگاه ویتگنشتاین دارد، همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد ویتگنشتاین محمول صدق را فاقد ویژگی بنیادین می‌دانست. از طرفی این تئوری می‌تواند بهترین تبیین از هدف کلی ویتگنشتاین باشد که در آن بسیاری از مسائل فلسفه، ناشی از بدفهمی و حاصل گرامر زبان و گسترش آن در حوزه‌های دیگر است.

۱۳. حتی می‌توان نشان داد که در اصولی مانند «استدلال معتبر صدق نگه دارنده است»، «باورهای صادق موجب تسهیل امور می‌شوند و یا» صدق هدف علم است «از صدق تنها به منظور تعمیم استفاده شده است.

۱۴. عبارتی که هاریچ برای این صورت تعادلی به کار می‌برد disquotational schema که در این مقاله به جای این عبارت از طرح تعادلی استفاده شده است.

۱۵. دلالت و صادق بودن از مفاهیمی هستند که می‌تواند به جای یکدیگر استفاده شوند و به گونه‌ای هستند که حتی در تعریف یکدیگر وارد می‌شوند.

۱۶. مثلاً ایونز (Evans)، دیویت (Devitt)، استمپ (Stampe) و فودور (Fodor) با استفاده از رابطه علی یا خلاف واقع‌ها (causal or counterfactual relations) صدق را تعریف کرده‌اند، پاتنم (Putnam)، داممت (Dummett) و رایست (Wright) کاربردپذیری ایدئال شده (idealized applicability) تعریف کرده‌اند، افرادی مانند میلیکان (Millikan)، پاپینو (Papineau)، درتسک (Dretske) صدق را به غایت شناسی (teleological) تحلیل برده‌اند (Horwich P., Meaning, use and truth, 1995).

۱۷. برای اینکه مشخص شود وقتی کلمه تعین استفاده می‌شود کدام معنی مورد نظر است، تعین به معنایی reading off را به صورت تعین نشان می‌دهیم .

۱۸. همان‌گونه که در بحث تئوری معنی‌داری توضیح داده شد بر اساس چهار اصل معنی‌داری که هاریچ معرفی می‌کند این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت: از میان روابط، رابطه میان ویژگی بنیادین S و خود شیء A، غیرزبانی و حقیقی است. بنا بر اصل چهارم ویژگی‌های بنیادین غیر معنایی را معادل الگوها و قواعد واژگان می‌داند؛ قواعدی که نشان می‌دهد در چه مواقعی یک واژه (a) در جمله ظهور می‌کند، ظهور یک واژه در جمله یعنی حامل ویژگی معنایی (U) بودن است. آنچه رابطه میان ویژگی بنیادین معنی S و ویژگی معنی‌داری U را معین می‌کند کاربرد واژگان است به همین شکل رابطه میان ویژگی معنی‌داری U یک واژه و خود واژه a را نیز قواعد حاکم بر جامعه زبانی معین می‌کند.

۱۹. گرچه در دیگر آثار خود این ناسازگاری را با تفسیر متفاوتی از اصول خود حل کرده است.

۲۰. بلانشار نیز علاوه بر اینکه به این تمایز قائل است معتقد است باید ارتباطی ذاتی بین یک معیار قابل اعتماد با آنچه آن معیار، معیار آن است وجود داشته باشد. به‌عنوان نمونه آلفرد تارسکی طرح T خود را تعریف جزئی صدق می‌داند «باید تأکید کرد که نه خود طرح T (که جمله نیست بلکه فقط الگوی (Schema) جمله است)، و نه هیچ یک از موارد جزئی طرح T را نمی‌توان تعریف صدق دانست. فقط می‌توان گفت که هر هم ارزی منعقد شده به صورت (ت) را که با گذاشتن جمله خاصی به جای (پ) و اسم این جمله به جای (ن) به دست آمده باشد می‌توان تعریف جزئی (Partial) صدق دانست، تعریفی که توضیح می‌دهد که صدق این تک جمله منفرد عبارت از چیست. تعریف کلی، به یک معنی، باید ترکیب عطفی منطقی همه این تعاریف جزئی باشد.» برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه نمایید:

هاک، سوزان . ۱۹۴۵ . فلسفه منطقی . ترجمه سید محمدعلی حجتی . ۱۳۸۲ . کتاب طه.

Rusell 1908 b . james's conception of truth

Resher 1973. The Coherence theory of Truth Oxford U.P۲ فصل.

MacKie,J.L.1973 Truth,probability and Paradox Oxford U.P۱ فصل .

Blanshard, B.1939, the nature of thought, P.268

Resher 1973. The Coherence theory of Truth Oxford U.P۲ فصل.

Alfred Tarski, in»The Semantic conception of Truth and the Foundations of Semantics«, in Readings Philosophical Analysis, selected and edited by Herbert Feigl and Wilfrid Sellars, Ridgeview Publishing company, California, U.S.A., 1949, PP. 52-84.

۲۱. زیرا بنا بر توضیح کریپکی quus در یک مجموعه سه عضوی با «جمع» متفاوت است، پس برخی از مولفه‌های تعریف آن متفاوت با جمع خواهند بود.
۲۲. استدلال مبنی بر این امر است که پذیرش این دو اصل با یکدیگر سبب تعارض می‌شود وی در نهایت اصل اول را ابطال می‌کند :

Same psychological state → Same meaning
Same meaning → Same extension

Same psychological

state → Same extension

۲۳. Twin Earth از همه نظر شبیه به زمین است مگر در ساختار مولکولی آب .

۲۴. پیشنهاد پاتنم برای معنی‌داری:

چه اموری معنی یک واژه را معین می‌کنند؟ معنی یک واژه برداری است که دارای ۴ مؤلفه است و این چهار مؤلفه معنی واژه را معین می‌کنند :

(الف) خود کلمه

(ب) جامعه‌زبانی که کلمه را به کار می‌برند. فرضیه جامعه‌زبانی (sociolinguistic hypothesis): در هر جامعه‌ای واژگانی وجود دارند که صرفاً توسط زیرمجموعه‌ای از آن جامعه قابل فهم و دانستن است (به صورت دقیق) و این ترم‌ها را دیگر افراد جامعه‌زبانی از جهات مشترک با گویندگان زیرمجموعه‌ای خاص به کار می‌گیرند.

(ج) یک سری توصیفات پدیداری

(د) مصداق خارجی: اسامی به صورت indexical rigid مصادیق خود را معین می‌کنند نه اینکه یکسری توصیف سبب معین شدن مصادیق یک اسم باشد. بنابراین کلمه آب یک واژه نسبی است که دارای معنی ثابتی و یکسانی در زمین و Twin Earth استفاده می‌شود اما دارای مصادیق متفاوتی است. آب دارای معنایی یکسانی در دو جهان نیست به عبارت دیگر آنچه در زمین دوقلو آب گفته می‌شود اصلاً آب نیست .

۲۵. البته قابل ذکر است که در دفاع از این رویکرد که اصطلاحاً externalism نامیده می شود مقالات زیادی نگاشته شده به همین شکل در نقد این رویکرد نیز بسیاری قلم زده اند که در اینجا به فهرستی از این مقالات و کتاب ها اشاره می کنیم:

- Pessin, A., S. Goldberg, et al. (۱۹۹۶). The Twin earth chronicles : twenty years of reflection on Hilary Putnam's "The meaning of 'meaning'". Armonk, N.Y., M. E. Sharpe.
- Putnam, H. (۱۹۷۵). Mind, language, and reality. Cambridge, Cambridge University Press.
- Putnam, H. (۱۹۸۱). Reason, truth and history. Cambridge, Cambridge University Press.
- Putnam, H. and NetLibrary Inc. (۱۹۸۸). Representation and reality. Cambridge, Mass., MIT Press: xv,
- Fodor, J. A. (2008). LOT 2 the language of thought revisited. Oxford, Clarendon Press:
- Fodor, J. A., NetLibrary Inc., et al. (1987). Psychosemantics the problem of meaning in the philosophy of mind. Cambridge, Mass., MIT Press: xiii,
- Crane, T. (2001). Elements of mind : an introduction to the philosophy of mind. Oxford, Oxford University Press.

کتابنامه

قربانیان هومن محمد. ۱۳۸۷. بررسی و نقد نظریه حداقلی «صدق» با تکیه بر آرای پل هاریچ و آنیل گوپتا، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه دانشگاه تربیت مدرس
هاک، سوزان. ۱۹۴۵. فلسفه منطقی. ترجمه سید محمدعلی حجتی. ۱۳۸۲. کتاب طه.

- Horwich, P. (2010). "Truth, Meaning, Reality". the United States: Oxford University Press Inc. New York
- Resher (1973). The Coherence theory of Truth Oxford U.P.
- Alfred Tarsk (1949). The Semantic conception of Truth and the Foundations of Semantics, in Readings Philosophical Analysis, selected and edited by Herbert Feigl and Wilfrid Sellars, Ridgeview Publishing company, California, U.S.A
- Blanshard, B(1939) the nature of thought,
- Brandom (1994) Making It Explicit, Cambridge, Mass.: Harvard University Press
- Crane, T. (2001). Elements of mind: an introduction to the philosophy of mind. Oxford, Oxford University Press.
- Fodor, J. A. (2008). LOT 2 the language of thought revisited. Oxford, Clarendon Press.
- Fodor, J. A. NetLibrary Inc. et al. (1987). Psychosemantics the problem of meaning in the philosophy of mind. Cambridge, Mass. MIT Press: xiii
- H. Field (1994) "Deflationist Views of Meaning and Content", Mind,
- Horwich, P. (1998). Truth. Oxford, Clarendon Press
- Horwich, P. (2004). From a deflationary point of view. Oxford, Clarendon Press

- Horwich,P (2010) "Truth, Meaning,Reality". the United States: Oxford University Press Inc. New York
- Horwich,P (1995) "Meaning, use and truth: On whether a use-theory of meaning is precluded by the requirement that whatever constitutes the meaning of a predicate be capable of determining the set of things of which the predicate is true and to which it ought to be applied". Mind, 104. JSTOR.
- Kripke, S (1982) Wittgenstein on Rules and Private Language. Cambridge. MA: Harvard University Press.
- MacKie,J.L.1973 Truth,probability and Paradox Oxford U.P.
- Pessin, A. S. Goldberg, et al. (1996). The Twin earth chronicles: twenty years of reflection on Hilary Putnam's "The meaning of 'meaning'. Armonk, N.Y. M. E. Sharpe.
- Putnam, H. (1975). Mind, language, and reality. Cambridge, Cambridge University Press.
- Putnam, H. (1981). Reason, truth and history. Cambridge, Cambridge University Press.
- Putnam, H. and NetLibrary Inc. (1988). Representation and reality. Cambridge, Mass. MIT Press: xv.
- Ramsey, (1927) "Facts and Propositions", Proceedings of the Aristotelian Society, supp. vol. VII, D. Grover, J. Camp, and N. Belnap (1975) "A Prosentential Theory of Truth"
- Resher (1973) The Coherence theory of Truth Oxford U.P.
- Rusell, (1908) b. james's conception of truth
- S. Leeds, (1978) "Theories of Reference and Truth", Erkenntnis
- W.O. Quine ,(1990) Pursuit of Truth, Cambridge, Mass. and London: Harvard University Press
- Wittgenstein, L.(1958)Philosophical Investigation. tr. G.E.M.Anscombe. Oxford